نعماني و مصادر غيبت

 محمد جواد شبيري زنجاني

اشاره

در ادامة معرفي ابوعبدالله نعماني، مؤلف کتاب‌الغيبة، پس از بررسي آثار وي و سخن، دربارة تفسير منسوب به او، نسبت اين کتاب را به وي بررسي کرده، و اين کتاب را از زاويههاي مختلف بررسي کرديم. در اين بخش، از دو کتابي که به اشتباه به نعماني منسوب شده ياد کرده، و منشأ اين اشتباه را توضيح ميدهيم. سپس به معرفي نوه دختري نعماني، وزير مغربي مي‌پردازيم. همچنين ترجمه نجاشي را دربارة وي و دربارة دايي پدرش، هارون بن عبدالعزيز کاتب نقل کرده، و آن را توضيح ميدهيم. با ترجمه رسالهاي از وزير مغربي در شرح حال خود و خاندانش و ذکر نکاتي دربارة اين رساله، بخش از تحقيق را پايان ميبخشيم.

دو کتاب که به اشتباه به نعماني منسوب شده است:

پارهاي از کتابهاي فهرست و کتابشناسي، کتاب جامع الأخبار و نثر اللئالي در حديث را به نعماني نسبت دادهاند.1 اين نسبت، ظاهراً برگرفته از کلام مرحوم صاحب روضات است. وي در ترجمه نعماني، به نقل دو عبارت از مقدمه بحارالانوار پرداخته که در يکي آمده است:

"و کتاب جامع الأخبار2، کتاب الغيبه للشيخ الفاضل الکامل الزکي محمد بن ابراهيم النعماني رحمه الله تلميذ الکليني". در عبارت دوم آمده:

" کتاب نثر اللئالي و کتاب جامع الأخبار من اجل الکتب"3.

مرحوم محدث نوري، با اشاره به دو عبارت مقدمه بحار، تحريفاتي را که در نقل صاحب روضات ديده ميشود، يادآور شده است.4 از دو عبارت بحار به روشني بر ميآيد که اين دو کتاب به نعماني منسوب نيست. حال، چه چيز سبب که چنين برداشت نادرستي از اين دو عبارت شده است؟

براي توضيح منشأ احتمالي اين اشتباه، بايد به دو عبارت مقدمه بحار اشاره کرد. در مقدمة بحار، در فصل نخست -که به معرفي منابع بحار و مؤلفان آنها اختصاص دارد- نام کتاب جامع الأخبار آمده است. در آنجا، حدود 6 سطر احتمالات گوناگون دربارة مؤلف کتاب، نقل و بررسي شده، و سپس آمده است: "و کتاب الغيبة للشيخ الفاضل الکامل الزکي محمد بن ابراهيم النعماني تلميذ الکليني"5.

مقايسة اين عبارت با عبارتي که در روضات نقل شده، اين احتمال را در ذهن مي‌آورد که صاحب روضات، به اين متن مفصل مراجعه نکرده است, بلکه به متني رجوع کرده که در آن تنها نام منابع بحار و مؤلفان آنها درج شده و بحثهاي مربوط به احتمالات مؤلف جامع الأخبار از آن حذف شده است؛ لذا گمان کرده که جامع الأخبار مانند کتاب الغيبه، تأليف نعماني است.

انتساب نثر اللئالي به نعماني، از اشتباهي افزون بر اين اشتباه نشأت گرفته است. مرحوم مجلسي در فصل دوم مقدمه بحار- که به تبيين اعتبار منابع کتاب اختصاص دارد- دربارة کتاب عوالي اللئالي6 آورده که چون مؤلف اين کتاب، سره را از ناسره جدا نساخته، تنها پارهاي از منقولات آن در بحار آمده است. سپس ميگويد: "ومثله کتاب نثر اللئالي و کتاب جامع الأخبار و کتاب النعماني من اجل الکتب، قال الشيخ المفيد في ارشاده..." (اين‌جا عبارت مرحوم مفيد در مدح کتاب الغيبة نعماني نقل شده است).7

گويي در نسخة مرحوم صاحب روضات از بحار، عبارت"و مثله" نبوده، يا وي به اين عبارت توجه نکرده است؛ لذا گمان کرده عبارت "من اجل الکتب" دربارة کتاب نثر اللئالي و جامع الأخبار است و چون جامع الأخبار را از مرحوم نعماني پنداشته، به قرينة سياق، نثر اللئالي را هم تاليف همو دانسته است.

به هرحال، اين برداشت از عبارت بحار اشتباهي آشکار است. در اين عبارت، مرحوم مجلسي کتاب نثر اللئالي را همچون عوالي اللئالي ميداند که تنها به نقل برخي روايات آن بسنده کرده است. در فصل نخست هم تصريح کرده که اين دو کتاب، هر دو، تأليف ابن ابي جمهور احسائي است.8

جمله "کتاب النعماني من اجل الکتب" جملهاي مستقل و شامل مبتدا و خبر است، و عطف آن به قبل عطف جمله به جمله است. عبارت "جامع الأخبار" هم به احتمال زياد، بر "نثر اللئالي"عطف شده است و وصف "من اجل الکتب" به آن ربطي ندارد. مدح شيخ مفيد هم - که پس از آن نقل شده - تنها دربارة کتاب نعماني است، نه کتاب جامع الأخبار.

به هر حال، نثر اللئالي نگاشته ابن ابي جمهور احسائي است و دربارة مؤلف جامع الأخبار احتمالاتي ذکر شده9 و قطعاً هيچ يک از اين دو، اثر نعماني نيست.

خاندان نعماني

از خاندن نعماني آگاهي بسياري در دست نيست. تنها ميدانيم که نوه دختري وي، ابولقاسم وزير مغربي، حسين بن علي بن حسين از دانشمندان بنام و سياستمداران عصر خويش بوده است. نام وي در کتب تاريخي آن دوران بسيار آمده و محور بسياري از حوادث آن زمان بوده است. شرح حال وي در مصادر تراجم و تاريخ به تفصيل آمده است. نخستين ترجمه احوال وي در رجال نجاشي ديده ميشود.10

مهمترين مصدر در شرح حال وي کتاب بغية الطلب في تاريخ حلب اثر ابن عديم کمال الدين عمر بن احمد بن ابي جراده (متوفاي 660ق) است.11 به ويژه، رسالهاي از وزير مغربي در اين کتاب نقل شده که حاوي اطلاعات بسيار ارزشمندي دربارة حيات و خاندان وزير است.12 يادداشت پدر وزير دربارة وي، گزارش جالب ديگر اين کتاب است.13

در مصادر متأخر هم ترجمه وي بسيار ذکر شده که از مفصلترين آنها ترجمه او در اعيان الشيعه است. در اين کتاب، دو بار ترجمه وي آمده است: يکي در ذيل نام حسين14 و ديگري -به اشتباه - در ذيل نام علي بن الحسين که در برگيرنده اطلاعات تازه و گرانبهايي است.15 در مصادر جديد نيز دربارة وزير مغربي، سخن به ميان آمده که ما تنها به نام يک کتاب و جملة مورد نظر آن بسنده ميکنيم:

الوزير المغربي ابوالقاسم الحسين بن علي، العالم الشاعر الناثر الثائر، دراسه في سيرته و اوجه ما تبقي من آثاره اين کتاب، تأليف دکتر احسان عباس، با نام، پژوهشهاي تازه در مقدمه آن، به آثار چاپ شده وزير مغربي اشاره شده است.

در اين نوشته به ارائه شرح حال تفصيلي وزير مغربي نيازي به نظر نمي‌آيد؛ از اين رو تنها به نقل عبارت رجال نجاشي دربارة وي و يکي از خويشاوندان وي و نيز نقل بخشهايي از رسالة وزير مغربي و يادداشت پدر وي بسنده ميکنيم. در بخش بعدي اين نوشته پارهاي اطلاعات جديد دربارة وزير مغربي و خاندان وي ميآوريم. سپس برخي اشتباهات دربارة وي را تصحيح کرده و نظرات تفسيري وي را به طور کامل نقل ميکنيم.

ترجمه وزير مغربي در رجال نجاشي

ابوالعباس نجاشي در رجال خود آورده است:

الحسين بن علي بن الحسين بن محمد بن يوسف الوزير ابوالقاسم المغربي من ولد بلاس بن بهرام جور، و امه فاطمه بنت ابي عبدالله محمد بن ابراهيم بن جعفر النعماني شيخنا صاحب کتاب الغيبه. له کتب.... توفي رحمه الله يوم النصف من شهر رمضان، سنة ثمان عشره و اربع ماه.16

دو بخش از اين، عبارت، نيازمند توضيح است:

بخش اول: ممکن است از عبارت" من ولد بلاس بن بهرامجور" برداشت شود که بلاس، فرزند بلافاصل بهرام گور است؛ ولي بلاس با دو يا سه واسطه به بهرام گور ميرسد، ابن عديم، نسب وزير مغربي را از خط وي و نيز از خط پسرش، عبدالحميد نقل کرده17 است. به نوشتة وزير مغربي، بلاش (که ظاهراً همان بلاس است) 18، فرزند فيروز بن يزدجرد بن بهرام جور19 است. عبدالحميد، نام وي را فلاش (که گويي تلفظ ديگر بلاش است) 20 ضبط کرده و او را فرزند جاماسف21 بن فيروز بن يزدجرد22 بن بهرام جور دانسته است. اين نقل، درستتر به نظر ميرسد.23

بهرام گور (بهرام پنجم) پانزدهمين پادشاه ساساني است. فرزند وي (يزگرد دوم) شانزدهمين، نوة وي (پيروز اول)، هجدهمين و فرزند پيروز (جاماسب)، بيست و يکمين پادشاه ساساني بودهاند. يزگرد دوم هم فرزندي به نام بلاش داشته که پس از برادرش (پيروز) به پادشاهي رسيده24 است. و ظاهراً بلاش -که در نسب وزير مغربي آمده- نوة برادر وي است.

صاحب قاموس الرجال به اشکال کلام نجاشي توجه کرده و گفته است:

"بلاس، فرزند بهرام نيست؛ بلکه فرزند فيروز بن يزدجرد بن بهرام است. بلاس، عموي انوشروان بوده و ساباط مدائن را بنا نهاده است. اصل ساباط، بلاس آباد بوده که در اثر تخفيف و تعريب، به شکل ساباط در آمده است".25

نسبي که صاحب قاموس الرجال براي بلاس بيان کرده، همان نسبي است که از خط وزير مغربي نقل شده است و گفتيم به احتمال زياد، جاماست، از اين نسب افتاده است. در هر حال، عموي انوشيروان26 (بلاش) پادشاه نوزدهم ساساني است که غير از بلاش، جد وزير مغربي است. بلاش جد وزير، برادر زاده يا نوة برادر وي بوده است.

صاحب قاموس الرجال، کلام نجاشي را در اين‌جا اشتباه ميداند؛ ولي احتمال دارد نجاشي - با توجه به اختلاف در نسب بلاس- وي را از باب اختصار در نسب، بلاس بن بهرام جور خوانده است؛ بنابراين نميتوان حکم قطعي به اشتباه نجاشي صادر کرد.

بخش دوم: رجال نگاران، درباره کلمة " شيخنا" در اين عبارت بحث کرده‌اند. در خلاصة علامه حلي، عين عبارت نجاشي که بيشتر نقل کرديم، آمده است27. البته از"صاحب کتاب الغيبة" تا پايان، نام کتابها براي اختصار حذف شده است. برخي رجاليان بر نقل علامه اعتراض کردهاند که اگر وزير مغربي استاد نجاشي باشد، نميتواند استاد علامه حلي باشد.28 برخي هم گفتهاند که نقل اين عبارت در خلاصة علامه بدون حذف"شيخنا" اين اشکال را پديد آورده است.29

صاحب قاموس الرجال به درستي يادآور شده که کلمة "شيخنا" در کلام نجاشي همچون عبارت "صاحب کتاب الغيبة" که پس از آن آمده، دربارة نعماني است، نه وزير مغربي. واژة "شيخنا" هم به معناي شيخ طائفتنا است30. بنابراين کاربرد اين واژه از سوي علامه حلي هيچ اشکالي ندارد.31

نگارنده تصور ميکند با اين که اشکال رجال نگاران به علامه حلي به شکلي که ذکر کردهاند ناتمام است، ميتوان اشکال را به گونة ديگري بيان کرد. توضيح اين که بخش نخست خلاصة علامه حلي ويژه پذيرفتهشدگان از راويان است32. در ترجمه وزير مغربي هيچ توثيق يا وصف مدحآميز ديده نميشود؛ لذا به نظر ميرسد علامه حلي وصف"شيخنا" را به وزير مغربي مربوط دانسته است. اين احتمال وجود دارد که علامه حلي در اين ترجمه، به اصل رجال نجاشي مراجعه نکرده، بلکه به نقل استاد خود احمد بن طاوس از رجال نجاشي در حل الاشکال اعتماد کرده33 است. چون در اين نقل، براي اختصار، "صاحب کتاب الغيبه" حذف شده بود، علامه حلي گمان کرده که کلمة "شيخنا" به صاحب ترجمه مربوط است و به اين دليل که آن را به معناي شيخ طائفة اماميه دانسته- که عبارت بسيار مهمي در مدح، بلکه توثيق راوي است- نام حسين بن علي مغربي را در بخش اول رجال خود درج کرده است.

آثار وزير مغربي در رجال نجاشي

وزير مغربي چندين اثر تأليف کرده که بيشتر آنها در رجال نجاشي آمده است. ما در اين‌جا ضمن شمارش آثار وي، دربارة برخي از آنها توضيحاتي ميافزاييم:

1. خصائص علم القرآن

ابن شهر آشوب در معالم العلماء گويد:

"ابوالقاسم المغربي الوزير، له کتاب المصابيح في تفسير القرآن".34

صاحب رياض العلماء پس از نقل اين عبارت، اشاره کرده که ظاهراً اين کتاب، همان خصائص علم القرآن است.35 او هيچ دليلي براي اين ادعا نياورده است. دربارة اتحاد و عدم اتحاد اين دو کتاب نميتوان داوري روشني ارائه کرد. نام خصائص علم القرآن، اين احتمال را به نظر ميآورد که اين کتاب، در علوم قرآن (که از مباني دانش تفسير است)، نگارش يافته باشد، نه در علم تفسير.

به هرحال، ابن عديم کتابي در تفسير قرآن به وزير مغربي نسبت داده که ظاهراً همان کتاب المصابيح است. وي دربارة اين کتاب گويد: "احسن فيه علي اختصاره"36 وزير مغربي در رسالة خود از املا‌هاي چندي که در تفسير قرآن و تأويل آن داشته خبر ميدهد37. شايد کتاب تفسير قرآن وي و احياناً کتاب خصائص علم القرآن از همين املاها فراهم آمده است.

اين تفسير اکنون در دست نيست؛ ولي ظاهراً در اختيار شيخ طوسي بوده؛ زيرا وي، در کتاب تبيان از وزير مغربي فراوان مطلب نقل ميکند. در بخش بعدي اين گفتار، ديدگاههاي تفسيري وي را خواهيم آورد.

2. اختصار اصلاح المنطق

اين کتاب که المنخل نام داشته38، از ثمرات اقامت وزير مغربي در مصر بوده است. پدر وزير مغربي در پشت نسخة اين کتاب (ضمن اشاره به تاريخ ولادت و تلاش فرزندش براي دانشاندوزي در سنين کودکي) ميافزايد:

وي اين کتاب را مختصر کرده، و در اين اختصار، به حد نهايت رسيد تمام فوائد کتاب را در آن جاي داد و هيچ يک از الفاظ کتاب را از دست نداد. تنها براي اختصار، برخي ابواب کتاب را دگرگون ساخت و هر نوع را در جاي مناسب خويش قرار داد. پس از اختصار اين کتاب، نظم آن را به وي يادآور شدم. او آن را آغاز نمود و چند ورق آن را يک شبه به انجام رساند. تمام اين کارها پيش از اين بود که هفده سال را به پايان رساند.39

مؤلف، اين کتاب را بر ابوالعلاء معري عرضه داشت. ابوالعلاء آن را پسنديده و در مدح آن رسالة اغريضيه را براي وي فرستاد.40

3. اختصار غريب المصنف

4. رساله في القاضي و الحاکم

5. کتاب الالحاق بالاشتقاق

6. اختيار شعر ابي تمّام

7. اختيار شعر التجري (البحتري)

8. اختيار شعر المتنبّي و الطعن عليه

به جز اين کتابها، آثار ديگري به دست وزير مغربي نگارش يافته است؛ از جمله، کتاب ايناس در علم نسب و کتاب ادب الخواص که هر دو به چاپ رسيده است. متنهاي پراکندهاي از آثار مفقود وي در کتاب الوزير المغربي نقل شده است، در اين کتاب اشعار بازمانده از ديوان شعر وي نيز گردآوري و تنظيم شده است.

ترجمه خويشاوند وزير مغربي در رجال نجاشي

نام وزير مغربي، در رجال نجاشي در ترجمه هارون بن عبدالعزيز ديده ميشود. متن اين ترجمه چنين است:

هارون بن عبدالعزيز، ابو علي الاراجني (الاوارجي ظ) الکتاب مصري کان وجهاً في زمانه. مدحه المتنّبي و له ابن اسمه علي و کان حسن التخصيص (التخصص) بمذهبنا و هو جد ابي الحسن علي بن الحسين المغربي الکاتب والد الوزير ابي القاسم. له کتاب الرد علي الواقفه.41

نقل کلام علامه مامقاني و اعتراض صاحب قاموس الرجال

صاحب تنقيح المقال، علي بن هارون بن عبدالعزيز را در کتاب خود نام برده و مي‌افزايد:

درباره وي تنها به عبارت نجاشي "له ابن اسمه علي" دست يافتهام؛ اما عبارت "و کان حسن التخصيص بمذهبنا"، ظاهراً به پدر وي (صاحب ترجمه در رجال نجاشي) مربوط است.42

صاحب قاموس الرجال در اعتراض به اين کلام، ميگويد:

جمله"و کان حسن التخصيص بمذهبنا" به علي بن هارون بن عبدالعزيز مربوط است؛ و گرنه ذکر نام علي، بدون توضيح اضافي لغو و از وظيفه رجالي بيرون است؛ زيرا عالم رجالي همچون عالم نسب نيست که تنها به ذکر طبقات افراد بپردازد. احتمال دارد گفتار بعدي نجاشي "و هو جد ابي الحسن المغربي والد الوزير ابي القاسم نيز به وي بازگردد. عبارت "له کتاب" که دربارة هارون بن عبدالعزيز صاحب ترجمه است، مانعي از سخن ما نيست (که عبارات پيشين را دربارة پسر وي، علي دانستيم)؛ زيرا ارتباط اين عبارت به صاحب ترجمه با قرينه بوده است. از سوي ديگر، فصل اين کلام (و عدم ذکر حرف عطف در آغاز آن) نيز، دليلي است بر درستي سخن ما.43

بررسي کلام صاحب قاموس الرجال

در بررسي اين کلام به دو روش ميتوان بحث کرد: نخست، نگرش کلي اين کتاب به رجال نجاشي بررسي شود. روش دوم، تنها درباره ترجمة بالا تحقيق شود.

درباره روش نخست، اشاره ميکنيم که اين نگرش به کتاب رجال نجاشي، در فهم عبارات کتاب بسيار مهم است و در تراجم بسياري ما را بر آن ميدارد که تفسير خاصي از عبارات کتاب ارائه دهيم. تفصيل اين سخن، گفتاري مستقل ميطلبد. در اينجا تنها به ذکر نکاتي چند در اثبات نادرستي اين نگاه به رجال نجاشي بسنده ميکنيم:

اول: در آغاز جزء دوم رجال نجاشي، اين کتاب چنين معرفي شده است:

کتاب فهرست اسماء مصنفي الشيعه و ما ادرکنا من مصنفاتهم وذکر طرف من کناهم والقابهم و منازلهم و انسابهم و ما قبل في کل رجل منهم من مدح او ذم44.

کلمة "انسابهم" در اين عبارت نشان ميدهد که نجاشي هنگام تاليف، انساب راويان را در نظر داشته است. بنابراين وي تنها هدف رجالي را دنبال نميکرده است.

دوم: با مراجعه به رجال نجاشي، در مييابيم که مؤلف، عنايت ويژهاي به ذکر خانواده راويان داشته است، در نزديک به يک پنجم ترجمهها از پدر برادر، جد، عمو، دايي، فرزند، ... ياد کرده است؛ بلکه گاه، دايره اين خويشاوندان به شوهرخاله هم گسترش يافته است.45 اين يادکردها، غالباً همراه توضيحي دربارة افراد وابسته بوده و چه بسا براي بهتر شناساندن صاحب ترجمه صورت گرفته است؛ ولي هميشه چنين نبوده و خويشاوندان بدين هدف ذکر نشدهاند؛ براي نمونه در ترجمه عبيدالله بن احمد بن نهيک ميخوانيم: "و آل نهيک بالکوفه بيت من اصحابنا منهم عبدالله بن محمد و عبدالرحمن السمريان و غيرهما."46 در ترجمه محمد بن سماعه نيز آمده است:"والد الحسن و ابراهيم وجعفر وجد معلي بن الحسن"47 اگر هدف، تنها شناسايي محمد بن سماعه بود آوردن اين همه نام ضرورتي نداشت.

در ترجمه معلي بن خنيس، همچنين ذکر شده: "و ابن اخيه (اخته) عبدالحميد بن ابي الديلم48". بيترديد، معلي بن خنيس بسيار نامورتر از عبدالحميد بن ابي الديلم است و نبايد او را با ابن ابي الديلم معرفي کرد. به نظر ميرسد ذکر تمام اين مطالب، از اين روست که يادکرد خويشاوندان راوي، هدف مستقلي براي نجاشي بوده است و نيازي نيست به هدف ديگري براي آن بينديشيم؛ بنابراين، آوردن جملة "و کان خاله علان الکليني الرازي" در ترجمه دانشمند نامي شيعي محمد بن يعقوب الکليني به روشني توجيه ميشود.49

سوم: رجاليان، گاه ضمن ترجمه به توضيح علت لقب يا کنيه راوي ميپردازند. آوردن جمله "و له ابن اسمه علي" در اين ترجمه ميتواند براي توضيح کنية ابو‌علي باشد. جالب است که اين جمله، تنها يک بار ديگر در رجال نجاشي ديده ميشود، آن هم در ترجمه موسي بن عمر بن يزيد بن ذبيان. در اين ترجمه، پس از ذکر کنيه ابو علي ميافزايد: "و له ابن اسمه علي و به کان يکتني50"؛ بنابراين نيازي نيست جملة "کان حسن التخصيص بمذهبنا" را با فرزند صاحب ترجمه مربوط دانست. به طور کلي، همان گونة که مرحوم مامقاني متذکر شده، ظهور نخستين اين گونة تعابير، اين است که به صاحب ترجمه مرتبط است و تا قرينة روشني بر خلاف آن نيابيم، نبايد از اين ظهور دست برداريم.

درباره روش دوم (بحث از خصوص ترجمه هارون بن عبدالعزيز در رجال نجاشي) هم نخست به اين نکته ميپردازيم که نه هارون بن عبدالعزيز و نه فرزند وي (علي)، هيچ يک، جد پدر وزير مغربي نبودهاند، بلکه هارون بن عبدالعزيز، دايي پدر وي و علي بن هارون پسردايي پدرش بوده است؛ همان گونة که در رسالة وزير مغربي بدان تصريح شده است.51

به نظر ميرسد در نسخة موجود رجال نجاشي، کلمة "جد" محرّف "خال" باشد با چسبيدن الف و لام "خال" به يکديگر، هنگام کتابت، اين کلمه بسيار شبيه "جد" شده و، تحريف يکي به ديگري کاملا طبيعي است. اين امر، نشان ميدهد جملة فوق، به هارون بن عبدالعزيز مربوط است، نه به پسر وي (علي). بر فرض که اين جمله را اشتباهي از نجاشي بدانيم، همين اشتباه هم تأييدي است بر ارتباط آن به هارون بن عبدالعزيز، زيرا اشتباه گرفتن دايي به جد بسيار معقولتر از اشتباه پسر دايي با جد است.

خلاصة سخن اين که هيچ قرينهاي در کار نيست که ما را ازظهور ابتدايي کلام نجاشي باز دارد؛ لذا بايد جمله"و کان حسن التخصيص" و جملة بعدي را به هارون بن عبدالعزيز بدانيم، نه پسر وي (علي).

رساله وزير مغربي در معرفي اصل و نسب و زندگي علمي خود

وزير مغربي، در بغداد به گرايش به مذهب اسماعيلي- که حاکمان مصر حاميان آن بودهاند- متهم ميشود. لقب مغربي، بهترين شاهد براي ارتباط وي با مصريان به شمار ميآمده است. وزير مغربي، در دفاع از خود، رسالهاي مينويسد تا به قادر، خليفه عباسي عرضه شود. بخش آغازين اين رساله را ابن عديم در کتاب بغية الطلب نقل کرده است52.

به سبب اهميت اين رساله در شناخت وزير مغربي و خاندان وي، به ترجمه و نقل بيشتر اين رساله- که بيوگرافي خودنوشت وزير است- ميپردازيم:

وي در آغاز، با اشاره به اتهامي که به وي زده شده، به توضيح نسب مغربي خود- که زمينهساز چنين اتهامي شده است- پرداخته، و مينويسد:

"خاندان ما، در اصل در بصره بوده و در فتنة بريدي به بغداد انتقال يافتهاند. جد پدرم، ابوالحسن علي بن محمد، ديوان مغرب را عهدهدار بوده است؛ لذا به لقب مغربي منسوب شده است. جد پايينتر من، در بغداد، در سوق العطش زاده شد و نشو و نما کرد. او کارهاي مهم بسياري را عهدهدار شد، از جمله، هنگامي که محمد بن ياقوت بر امور مملکت چيره شد، کار وي را بساخت.

دايي پدرم، ابو علي هارون بن عبدالعزيز، اوارجي معروف -که متنبي او را مدح گفته - در مصاحبت ابوبکر محمد بن رائق بوده است. هنگامي که ابوبکر بن رائق در موصل گرفتار شد، جدم و دايي پدرم به شام رفتند و با اخشيد ديدار کردند. پدرم و عمويم- که خداوند رحتمشان کند- در مدينة السلام (بغداد) ماندند. آن دو، در اين هنگام کم سال بودند تا اين که گامهاي شيوخشان در آن ديار (شام) استوار شد.53 اخشيد، غلام نامدار خود را- که به فاتک مجنون معروف است و متنبي او را ستوده است - فرستاد. وي آن دو و مربوطان (يا سرپرستان54) آنها را به رحبه آورد واز طريق شام، به مصر برد. اين گروه، در مصر اقامت گزيدند، تا وقتي که حاکم چيره دست بر مصر تجديد قوا کرد، که همگي از آنجا منتقل شده و در مدت حيات سيف الدوله ابوالحسن بن حمدان در پناه وي زيستند. جد من بر امور سيف الدوله چيره شد؛ چنان که ستايشهاي ابي نصر بن نباته دربارة وي، گواه اين امر است. پس از وي، پدرم نيز بر امور سيف الدوله و فرزندانش تسلط يافت. مدايح ابن العباس نامي در حق وي، بر اين مطلب دلالت ميکند. سپس بين آن دو اختلاف افتاد؛ اختلافي که نظير آن در بين همراهان در دنيا اتفاق ميافتد. پدرم، از او کناره گرفت و از رحبه به قصد مدينة‌لسلام به انبار رفت. وقتي به انبار رسيد، اوضاع عراق را مضطرب و بهاء الدوله را در آغاز کار خود، پيروز يافت، لذا از اقامت در آن شهر بيمناک شد و خطر را به جان خريد. به قصد شام راهي شد، تا از احوال ما خبر گيرد و بتواند اسيران ما را آزاد کند؛ زيرا ما پس از وي، در حلب درمانده بوديم. وي سپس در مصر، به منزلت معروف خود رسيد و اي کاش چنين امري اتفاق نميافتاد! زيرا پايان آن، سم کشنده و سرانجامش نابودي و از ريشه در آمدن بود. من نيز در پي آن انتقال يافتم.

مادر من، اهل عراق بوده و تا کنون، در نعمانيه املاکي داريم که از او به ارث ما رسيده است؛ پس ما در مصر زائر بوديم و هنگام انتقال به عراق، آنجا وطن گزيده و انس گرفتيم.

اين داستان اصل و نسب (من) است که در آن اشتباه رخ نموده و آن را به شکلي نادرست ارائه دادهاند. حال از مذهب خويش ياد ميکنم:

من از کودکي با کتب حديث و حفظ قرآن و ديدار فقها و همنشيني علما نشو و نما کرده و تغذيه شدم. به خدا سوگند! در آن شهرها هرگز سفره و سوري جز در عروسي نديدم و تنها به امور علمي يا ديني مشغول بودم. از نوشتههاي من، اکنون پارهاي سالم مانده است که اشتغالم به دين استوار و پايداريام را در درستترين راه ميرساند، زيرا کتابي از کتب سنت نيست که به روايت آن احاطه نداشته و در درايت آن نکوشيده باشم. اکنون دو نسخة از موطاً مالک را در اختيار دارم که به دو طريق آن را سماع کردهام. بر اين دو نسخة، دستخط دو استادم ديده ميشود همچنين صحيح مسلم و صحيح بخاري و جامع سفيان و مسانيد عدهاي از تابعين را در دست دارم. من -بحمدالله- املاهاي چندي در تفسير قرآن و تأويل آن و گزيدههايي از کتب صحاح -که به نام آنها اشاره شد- دارم. کتاب مزني را از طحاوي از مزني شنيدم. احاديثي که صبحگاهان، همچون کلاغان، به قصد شنيدن آنها ميرفتم و عيش دنيا را براي آنها کنار ميگذاشتم، از شمارش بيرون است".

وزير مغربي، با اين توضيحات، نادرستي گمانهاي باطل را در حق خود نشان مي‌دهد.

توضيح نکاتي از رساله فوق

اول: مادر وزير مغربي- که در نعمانيه املاکي داشته و اين املاک، به وزير مغربي به ارث رسيده است -فاطمه، دختر ابوعبدالله نعماني است55. ما، پيشتر دربارة لقب نعماني و وجه انتساب نعماني به آن، احتمالاتي مطرح کرده و، نتيجة روشني ارائه نکرديم56. متن بالا، دليل روشني بر انتساب نعماني به نعمانيه است. بدين ترتيب، بحث ناتمام ما، به انجام رسيده و پرونده اين بحث بسته ميشود.

دوم: سرانجام خاندان وزير مغربي در مصر، تلخ و دردناک بود. حاکم عبيدي، پدر و عموي وي را به کشت و در جستوجوي فرزندان پدر وي برآمد. دو برادر وزير مغربي را يافت و به قتل رساند. وزير مغربي پنهان شد و به لطايف الحيل از مصر گريخت. پس از آن، در صدد انتقام از حاکم مصر برآمد. اين بخش حيات وزير مغربي، فصل مهم زندگي سياسي وي بوده که به اجمال، به آن اشاره خواهيم کرد.

سوم: وزير مغربي، در اين رساله در صدد القاي باور خود به مذهب اهل تسنن است؛ ولي اين امر - بيترديد- از روي تقيه بوده است و در تشيع او شکي نيست57. ترجمة وي در رجال نجاشي که فهرست مصنفان شيعه است -خود دليل گويايي بر تشيع او است. ابوجعفر بصري نقيب تاييدي مي‌کند که وزير مغربي، استاد ابن ابي الحديد بوده است.58 علاقة خاطر وي به اهل بيت ( از وصيت دفن در جوار حضرت امير(ع) و تلاش وي براي عملي شدن اين وصيت، آشکار است59. مهمترين دليل تشيع وي، اشعار وي در فضيلت امام علي (ع) و تصريح به غصب حق آن حضرت از سوي خلفاي نخستين و هجو آنها است60. ما براي تيمن قطعه کوتاهي از اشعار وي را نقل ميکنيم:

صلي عليک الله يا من دنا

اخوک قد خولفت فيه کما

هل برسول الله من اسوه

من قاب قوسين مقام النبيه

خولف في هارون موسي اخيه

لم يقد القوم بما سن فيه61

در اين اشعار، به حديث منزلت اشاره شده است که درآن، پيامبر، منزلت حضرت علي را نسبت به خود، بسان منزلت حضرت هاورن نسبت به حضرت موسي دانسته است.

جالب است که وزير غربي، در متن رسالة خود از تصريح به اعتقاد به مذهب اهل تسنن خودداري ورزيده است. ظاهراً اين کار بدين سبب بوده که نيازي نديده به دروغ باور خود را نشان دهد؛ زيرا مشکل وي با توريه برطرف ميشد. عبارت توريهآميز فوق، خود ميتواند نشانة از استواري وي در تشيع باشد که حتي در شرايط تقيه هم از دروغ اجتناب ورزيده است.

چهارم: گويي تقيهآميز بودن اين رساله، سبب شده که وزير مغربي در هنگام ياد از مادر خود، از ذکر اين نکته که وي دختر ابوعبدالله نعماني- دانشمند نامي شيعي- است، خود داري ورزد؛ ولي ابن خلکان، در رساله ادب الخواص اين نسبت را ذکر کرده است.62

پنجم: در اين رساله، به تلاش شبانه روزي او در علم آموزي اشاره شده است. پدر وي بر اين مطلب گواهي مي‌دهد:

يادداشت پدر وزير مغربي

پدر وزير مغربي، علي بن الحسين در پشت نسخةاي از اختصار اصلاح المنطق (نگارش وزير مغربي) دربارة وي آورده است:

او - که خدايش سالم بدارد و به جايگاه صالحان رساند- اول طلوع آفتاب روز يکشنبه، 13 ذي الحجة، سال 370 زاده شد. قرآن و برخي کتب مخصوص لغت و نحو و حدود 15 هزار بيت شعر از اشعار برگزيده کهن را از برساخت. شعر سرود و نثر (ادبي) نگاشت. و در خط به مقامي رسيد که همگنان از رسيدن به آن ناتوانند. از حساب و جبر و مقابله و مقدمات (لازم براي کتابت) آن قدر فراهم آورد که هر کاتبي با کمتر از آن، از ديگران بينياز ميشود. تمام اينها پيش از پايان چهارده سالگي وي بوده است...63

در ادامه، توضيحي دربارة کتاب اختصار اصلاح المنطق آمده که پيشتر نقل شد.

------------------

پي نوشت:

1 .ايضاح المکنون، ج 1 ص 350 و ج2، ص 624؛، هدية العارفين، ج 2، ص 46؛ معجم المؤلفين، ج 8، ص 195.

2 . در اين‌جا حرف عطفي ديده نمي شود؛ لذا احتمال دارد که به گمان صاحب روضات، مرحوم مجلسي، جامع‌الأخبار را همان کتاب الغيبهميداند؛ البته اين احتمال بعيد است ومؤلفان کتب فهارس هم عبارت را اين گونه نفهميدهاند.

3 . روضات الجنات، ج6، ص 195. صاحب روضات تنها به نقل اين دو عبارت پرداخته است. ظاهر اين امر نشانگر آن است که وي تأليف هر دو کتاب، توسط نعماني را به علامه مجلسي نسبت ميدهد؛ ولي اين احتمال هم وجود دارد که وي تنها جامع الأخبار را تأليف نعماني دانسته، و نقل عبارت دوم تنها براي بيان اين نکته بوده که به گفتة علامه مجلسي، جامع الأخبار از" اجل الکتب" است، فهرست نويسان از عبارت روضات، همان برداشت نخست را داشتهاند.

4 . خاتمه مستدرک، ج 3 (مستدرک الوسائل ج 21)، ص 271.

5 . بحارالانوار، ج 1، ص 13و14.

6 . در نام اين کتاب، عوالي- به عين مهمله- صحيح است. ر. ک: خاتمه مستدرک ج 1 (مستدرک الوسائل، ج‌19) ص 344.

7 . بحارالانوار، ج 1، ص 31، گفتني است که در نقل صاحب روضات عبارت "و کتاب النعماني" نيامده است، لذا اين احتمال وجود دارد که در نسخه صاحب روضات از بحار، حرف عطف "و" قبل از "کتاب النعماني" نيامده يا صاحب روضات به اين حرف توجه نکرده است؛ لذا "کتاب النعماني" را توضيح جامع الأخبار دانسته و آن را براي اختصار، حذف کرده است. اين احتمال با احتمالي که در آغاز گفتيم (که شايد صاحب روضات پنداشته که مرحوم مجلسي، جامع الأخبار را همان کتاب الغيبة ميداند)، سازگار است.

8 . همان، ج 1، ص 13.

9 . جامع الأخبار، بارها به چاپ رسيده و هيچ ارتباطي بين اين کتاب و نعماني نيست. درباره مؤلف اين کتاب به ويژه ر.ک: الذريعة، ج 5، ص 33.

10 . البته در پارهاي از مصادر پيشين، به نام وزير مغربي اشاره شده است که از آنها ميتوان در ترجمه احوال وزير مغربي بهره گرفت؛مانند مجالس ايليا مطران نصيبين کتاب المجالس السبعه التي وقعت بين الوزير و بين مطران ايليا الذي في نصيبين تاريخ المسبحي و..0ر.ک: الوزير المغربي، ص 243. هيچ يک از اين مصادر، مغربي را ترجمه نکرده است.

11 . بغية الطلب، ج 6، ص 2532- 2555.

12 . همان، ص 2535؛ الوزير المغربي، ص 198.

13 . بغية الطلب، ص 2537.

14 . اعيان الشيعة، ج 6، ص 111-116.

15 . همان، ج 8، ص 187.

16 . رجال نجاشي، ص 69، رقم 167.

17 . بغية الطلب، ج 6، ص 2532.

18 . بلاس ميتواند تعريب بلاش باشد. حرف شين در هنگام تعريب معمولاً به سين تبديل ميشود؛ همچون نيسابور (معرب نيشابور)، سابور (معرب شاپور) سابري (معرب شاپوري)، قاسان (معرب کاشان).

19 . در نسخه چاپي بغية الطلب بين بهرام و جور، حرف " بن" افزوده شده که تحريفي است آشکار.شبيه اين تحريف، در تاريخ دمشق، ج14، ص105 هم ديده ميشود.

20 . بلاش -که گاه به شکل ولاش هم نقل شده - و نيز با فلاش ميتوانند تلفظهاي گوناگون يک واژه باشند. حروف" ب"، " ف"، " و" و نيز" پ" که همگي از حروف لبي هستند، بسيار به يکديگر تبديل ميشوند؛ همچون پهلوي و بهلوي و فهلوي باد در ايران باستان در اصل و اته و تاب از ريشه تاومي باشد (فرهنگ معين، مقدمه، صفحه بيست و يک و بيست و سه) گفتني است که در تاريخ دمشق، ج14، ص 105 به جاي اين نام، ملاس ذکر شده که تحريف است.

21 . ابن خلکان، با واسطه از خط وزير مغربي، نسبت وي را نقل کرده است. در آن نقل به جاي جاماسف، جاماس آمده که شايد از باب اختصار باشد (وفيات الاعيان، ج2، ص 172) اين نام در برخي نقلها به جايناسيف و خايناشف تحريف شده است (بغية الطلب ج 6، ص 2532- 2542)؛ تاريخ دمشق، ج14، ص 105.

22 . در نسخة چاپي بغية الطلب، "يزدجرد" به "يزدحرد" تحريف شده است.

23 . زيرا در چند نقل، نام جاماسف (که همان جاماسب است) هرچند به شکل محرف- آمده است.

24 . در گزارش شاهان ساساني، به نقل فرهنگ معين، ج 5، ص 702 اعتماد ورزيديم. گفتني است که گاهي در شمارش شاهان ساساني اختلافي ديده ميشود که گويي از عدم شمارش برخي که مدت اندکي پادشاهي کردهاند، يا يک بار شمردن کساني که دوبار به سلطنت رسيدهاند، نشأت مي‌گيرد؛ مثلاً مسعودي در التنبيه و الاشراف، ص 87-90، پادشاهان ساساني را سي نفر شمرده؛ ولي در فرهنگ معين، اين رقم به 37 نفر رسيده است. طبق نقل مسعودي، بهرام گور، شاه چهاردهم، يزدگرد دوم، شاه پانزدهم، فيروز، شاه شانزدهم و بلاش، شاه هفدهم بوده اند و جاماسب هم در شمار پادشاهان ساساني نيامده است.

25 . قاموس الرجال، ج 3، ص 498 و نيز ر.ک : معجم البلدان، ج3، ص 187، ذيل ساباط کسري.

26 . انوشيروان، فرزند قباد اول فرزند پيروز اول، و بلاش پادشاه، برادر پيروز و عموي پدر انوشيروان بوده است.

27 . خلاصة الاقوال، ص29- 53%

28 . حاوي الاقوال، ج 3، ص 60 و به نقل از آن در تنقيح المقال ج 1، ص 338/2996 و نيز ر.ک: منتهي المقال، ج 3، ص 60.

29 . اعيان الشيعه، ج 6، ص 112.

30 . استعمال"شيخنا" در اين معنا استعمال مجازي نيست؛ بلکه مراد از ضمير" نا"، طائفه ما فرض شده است، نه هم درسان ما. تعيين مرجع ضمير، به حقيقت و مجاز ارتباطي ندارد. شبيه اين استعمال، درباره "شيخننا" در رجال نجاشي، ص 398/ 1064 ديده مي شود . ر. ک: قاموس الرجال، ج 9، ص 403.

31 . قاموس الرجال، ج 3، ص 497.

32 . عبارت مقدمه خلاصة علامه چنين است: "و لم نطل الکتاب بذکر جميع الرواة بل اقتصرنا علي بخشين منهم و هم الذين اعتمد علي روايتهم و الذين توقف عن العمل بنقلهم ... رتبته علي بخشين و خاتمه، الاول: فيمن اعتمد علي روايته او ترجح عندي قبول قوله". (ص 2و3) عبارت" ترجح عندي قبول قوله" خالي از ابهام نيست وگويي مراد، کساني هستند که اماره وظيفه بر وثاقت وي وجود دارد. با مراجعه به اصل رجال علامه، به نظر ميرسد که دائره اين اماره ظفيه بسيار گسترده است . تفضيل اين بحث در اين گفتار نميگنجد. به هر حال به نظر ميرسد که عبارت مدح آميز ترجمه وزير مغربي- که ذکر نام وي را در بخش نخست خلاصه موجه ميکند همين وصف "شيخنا" است .

33. تبيين ارتباط حل الاشکال و خلاصة الاقوال، به پژوهشي مستقل نيازمند است.

34 . معالم العلماء، ص 138/952.

35 . رياض العلماء، ج 2، ص 146.

36 . بغية الطلب، ج 6 ص 2533

37 . همان، ص 2536.

38 . الذخيره في محاسن اهل الجزيره، القسم الرابع، المجلد الثاني، ص 476.

39 . همان؛ ص 2537.

40 . همان، ص 2533. درباره اين کتاب به ويژه ر.ک: الوزير المغربي، ص 24.

41 . رجال نجاشي، ص 439/1183.

42 . تنقيح المقال، ج 2، ص 314/ 8552.

43 . قاموس الرجال، ج7، ص 599.

44 . رجال نجاشي، ص 211.

45 . همان، ص 159/421.

46 . همان، ص 232/615.

47 .همان، ص 329/890.

48 . همان، ص 417/1116.

49 . همان، ص 377/1026.

50 . همان، ص 405/1075.

51 . بغية الطلب، ج 6، ص 2535.گفتني است که تحريف عبارت نجاشي سبب شده که در کتاب شريف الذريعة ج 22، ص 123، وزير مغربي، حسين بن علي بن حسين بن محمد بن هارون بن عبدالعزيز معرفي شود. البته اگر از تحريز، يا اشتباه نجاشي هم در گذريم، چون واژه "جد" ميتواند به جد مادري نيزاطلاق شود، نبايد چنين سلسله نسبي براي وزير مغربي ساخت . گذشته از اين که اساساً نجاشي، خود محمد (جد وزير مغربي) را فرزند يوسف معرفي کرده است. (رجال نجاشي، ص69، رقم 167).

52 . بغية الطلب، ج 5، ص 2535 و به نقل از آن : الوزير المغربي، ص 198.

53 . ظاهراً مراد از شيوخ، همان جد و دايي پدر وزيراست. اين عبارت، علت همراه نبردن پدر و عموي وزير را توضيح ميدهد که مسافران شام، هنوز اوضاع خود را سامانيافته نديده بودند، لذا مصلحت ديدند خردسالان را همراه نبرند.

54 .عبارت چاپي بغية الطلب، چنين است: "فحملها (محملها) و من بليهما".

55 . رجال نجاشي، ص 69، رقم 167.

56 . مجلة انتظار، شماره 7، ص 401- 403.

57 . ر.ک: وزير مغربي، ص 89-90.

58 . شرح ابن ابي الحديد بر نهج البلاغه، ج6، ص 14؛ اعيان الشيعه، ج 8، ص 187 .

59 . وزير مغربي، هنگامي که مرگ خويش را نزديک يافت، به تمام اميران و رؤسايي که بين او و کوفه بودهاند نامه نوشت که کنيز دلبند وي وفات کرده و تابوتش به حرم امير منتقل مي شود غرض وي از اين تدبير، آن بوده که کسي از مرگ وي باخبر نشده و متعرض تابوتش نشود. تابوت وزير مغربي، همراه اين نامه به سمت کوفه حمل شد. همه گمان کردند اين تابوت کنيز است. بدين ترتيب، جنازه به کوفه انتقال يافت و در حرم حضرت امير( به خاک سپرده شد (بغية الطلب، ج 6، ص 2555). البته گفته شده که وزير مغربي وصيت کرده در پايين پاي حضرت امام حسين( به خاک سپرده شود و دو بيت شعر هم براي نوشتن بر بالاي سر خود سروده (الوزير المغربي، ص 152)؛ ولي ظاهرا وي از اين وصيت صرف نظر کرده است.

60 . شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج 6، ص 17 (و به نقل از آن، در الوزير المغربي، ص 1360، ابيات 13 - 27) و نيز الوزير المغربي، ص 127 و ص 148 به نقل از اعيان الشيعه، ج 6، ص 116) .

61 . اعيان الشيعه، ج 6، ص 116 ؛ الوزير المغربي، ص 158؛ البته در مناقب ابن شهر اشوب، ج2، ص223 بيت سوم و دوم را با اختلافي در الفاظ به الرئيس ابو يحيي بن وزير ابولقاسم المغربي نسبت داده است.

62 . وفيات الاعيان، ج 2، ص 172.

63 . بغية الطلب، ج6، ص 2537؛ وفيات الاعيان، ج 2، ص 173.